



سید محمد علی جمالزاده

مشکلات

دنیای

امروز

شیراز، چاپخانه مطبوعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی در عالم خاکی نمی آید بدست
«عالمی از نو بیاید ساخت و ز نو آدمی»

قسمت دوم

که «فرهنگی دیگر باید...» عنوان داردمی بینیم صحبت از فرهنگ دیگری در میان است که بر طبق اصطلاح فرانسوی کاملاً «ضد فرهنگ» خوانده میشود و بقول خود مه لاف «یک فرهنگ دیگر» است.

در گفت و شنود بسیار وزین و پرمغزی که در همین موضوع بین آقای نراقی و نماینده هوشمند و نکته سنج نشریه «فرهنگ و زندگی» آقای هوشنگ وزیر جریان داشته و متن آن فصل آخر کتاب را تشکیل میدهد آقای وزیر از آقای نراقی میپرسد «آیا برای این فرهنگ جدید معادلی در فارسی یافته‌اید» و آقای نراقی در جواب میگوید: «بله، یک فرهنگ است که درک و بینش به نظر مشکل می‌آید». سپس رسم توضیح به سخن خود دنبال داده فرموده: «این فرهنگ دیگر در حقیقت ابداعات هنری است که بصورت پراکنده در تاریخ مغرب زمین دیده میشود، منتها

بحث درباره کتاب «غربت غرب» نوشته آقای احسان نراقی است که قسمتی از آن در شماره پیش از نظر خوانندگان گذشت و اینک رشته سخن را دنبال می‌کنیم.

یک نکته که در مطالعه کتاب «غربت غرب» جلب توجه خواننده را مینماید این است که مولف محترم در پایان «پیشگفتار» سویدمند و آموزنده خود (صفحه ۸) چنانکه گذشت جان کلام را که موضوع اساسی کتاب است در این جمله مختصر و موجز برسم تلخیص بیان فرموده است بدین فرار:

«برای ملت ما و ملل دیگر شرق دوره‌ای فرارسیده است که به فرهنگ خود بازگردند و راه ابداع و تفکر و اندیشه سازنده‌ای بر مبنای فرهنگ خویش در پیش گیرند.»

معنی و مفهوم این کلام روشن است و محتاج به توجیه و تفسیری نیست. چیزی که هست چون به پایان همین کتاب میرسیم یعنی به آخرین مبحث (در صفحات ۱۳۷ و ۱۶۷)

مجموعه آن در حالی که اکنون پیداشده تازگی دارد. و یکی دو صفحه پس از آن درباره این مجموعه بر سیبل توضیح میفرمایند:

«مجموعه ایست که زندگی انسانی مربوط است و این با آنچه فرهنگ غربی داشته کاملاً فرق میکند.» و مؤسسی که وزیری باز اصرار میورزد که ماهیت این فرهنگ دیگر را بهتر بفهمد و میپرسد که «شما گفتید که این بهر حال یک «فرهنگ دیگر» است، فرهنگی جز فرهنگ مستقر ولی نگفتید چیست و ماهیتش چیست.» آقای تراقی در جواب فرموده اند «نمی دانم این حرفه مال چیست ولی شاید بهتر باشد بجای آنکه تعریف کنیم تشریح کنیم. و مثلاً بگوئیم در یونسکو چگونه با این «فرهنگ دیگر» رویرو می شویم.» آنگاه ایشان درباره فعالیت پی گیر «یونسکو» در طریق از نو به فعل آوردن و تحقق این «فرهنگ دیگر» اطلاعات مفید و جامعی را در کتاب خود آورده اند. در آنجا میخوانیم که جلسه ای در یونسکو تشکیل یافته است (باشرکت خود آقای تراقی) از کارشناسان و کسانی که در زمینه های مختلف «فرهنگ دیگر» صاحب تالیف هستند تا تحقیق و مطالعه لازم را شروع کنند و چنین مجلسی در سال آینده هم منعقد خواهد گردید.

فعالتهای بین المللی

آقای تراقی در همانجا از فعالتهای سه گانه یونسکو اطلاعات مفیدی بخوانندگان داده اند و معلوم شد که این فعالتهای سه گانه اساسی درباره «فرهنگ دیگر» عبارت است از:

۱ - فعالیت «هنجاری» یعنی آن چیزی که فرهنگ مستمر و هدف همیشگی است (از قبیل صلح و حقوق بشر و غیر آن)

۲ - فعالتهای بین المللی در زمینه های علمی و فرهنگی و آموزشی.

۳ - فعالیت بمنظور کمک بتوسعه اقتصادی که بیشتر همانا کمک به جهان سوم است (صفحه ۱۴۱). نکته دیگر آنکه آقای تراقی در تشریح «فرهنگ دیگر» (صفحه ۱۶۵) چنین اظهار نظر کرده است:

«دیگر تمدن غربی و ماشینیزم نمی تواند پیشرفت و توسعه یابد راهش را کج کند و دارد راهش را هم کج میکند.»

کج کردن راه

آیا واقعاً بطوری که مولف «غربت غرب» بیان نموده است مغرب زمین راهش را کج خواهد کرد. من در مسائل مربوط به علم سیاست و علم جامعه شناسی کاملاً ناشی هستم ولی معتقدم (شاید بدون اساس متینی) که مغرب زمین برای جبران اشتباهات خود و اصلاح امور در هم پیچیده امروز خود دارای استعداد و اراده و علم و نیروی کافی و اسباب لازم میباشد و مغلوب بحران نخواهد گردید و بالاخره راه رستگاری و عافیت و رفح بحران را (ولو به قیمت گرانی هم باشد) و عدت طویلی - مثلاً بیست سال و سی سال - لازم باشد) خواهد یافت و با قدم استواران راه را خواهد پیمود. البته ممکن است که کشف و پیدا کردن این راه نو و دراز و پر زحمت و پردردسر باشد و حتی ممکن است که در ضمن این تکاپو و تلاش بر مغرب زمین معلوم و آشکار گردد که «متود» معروف دکارت (که قسمتی از آن امروز هم مشکوک و بلکه مردود است) دیگر بکار نیاید و تمام دردهای امروز را درمان نمیکند و محتاج به تجدید نظر دامندار است ولی همین مغرب زمین سرانجام «متود» جدید و موثر کار را هم پیدا خواهد کرد و

بکار خواهد بست و براه خود ادامه خواهد داد بدون آنکه خود را مجبور ببیند که بیکلی راه را تغییر بدهد و بقول آقای تراقی «راهش را کج کند».

همین امروز (چهارشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۵۴ مطابق با ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ میلادی) که این سطور را مینویسم روزنامه ها و تلویزیونها خبر سقوط سایگون پایتخت و بنام جنوبی را منتشر ساختند. معلوم شد که این جنگ سی و پنج ساله که آمریکا تنها چند سالی در آن بیشتر شرکت نداشت برای آمریکا که امروز با تقاضای بصورت و خمی در آنجا معامله می شود بقیمت جان ۵۶۰۰۰ نفر (تقریباً ۵۷ هزار نفر) جوان و ۳۰۳۶۲۲ مجروح و ۱۵۰ میلیارد دلار تمام شده است. مسلم است که اینگونه وقایع در سالی بزرگی برای آینده خواهد بود و سر فصل با معنائی در تاریخ مناسبات بین مردم دنیا خواهد گشت. با اینهمه نباید تصور کرد که دیگر باید فاتحه عظمت و قدرت آمریکا را خواند و خیال کرد که بوی الرخصاتش بلند شده است و باید برایش حنا پخش کرد.

این مغربزمینی که مولف «غربت غرب» از «غربی» آن با ما صحبت میدارد ظاهراً هنوز بدان درجه هم غریب و بی کس و بی یار نیست که تصور کنیم امتش از همه جا کوتاه مانده است و احتیاج به شفقت ما داشته باشد. ما نباید رجز خوانی را طریز شمرده و صداها را در هم انداخته بگوئیم «دور آنها گذشت» و دور ما است. شرفیابانید از نظر دور بدارند که هنوز هم از لحاظ بسیاری از وسائل و ابستگی بسیار با مغربزمین (امروز روسیه و ژاپن و چین و استرالیا و ممالک دیگری) راهم شایسته همان حد زمره آنها به حساب آورد) دارند و خدا را شکر که اگر مانند سابق کاملاً ریزمخوار خوان انعام آنها نیستیم اما هنوز هم میزان قابل توجهی از اسباب کار ما ساخته دست آنهاست و با طریقه ساختن و اسباب ساختن آنرا آنها را کار خانیجاتی که باز ساخته و پرداخته آنهاست و چه بسا با کمک فنی آنها در مشرق باشد و با کمک فنی آنها یکار افتاده است به مشرقیان آموخته اند و هنوز هم به هزاران جوان شرفی در مدارس و لابراتوارهای خود می آموزند.

اهمیت دوست اندیشیدن

این نوع مطالب برای مغربزمین البته جایز نهایت اهمیت است ولی آیا برای کشوری چون ایران و کشورهای دیگری مانند ایران که دیرزمانی نیست که در جاده تمدن مغرب زمین و ماشینیسم افتاده اند هم معتبر است یا نیست و اگر اعتباری دارد باید درست سنجید که تا بچه اندازه اعتبار دارد و تا به کجا باید اعتباری داشته باشد. ما باید قبل از همه چیز درست معنی «فرهنگ» را بفهمیم و چنانکه گاهی دیدم میشود فرهنگ را با آنچه «فولکلور» می خوانند و تنها فصلی از فصول فرهنگ است که در درجه دوم و سوم می آید اشتباه نکنیم و از روی فکر عمیق بندیشیم (هر چند درست اندیشیدن و عمیق اندیشیدن هم کار آسانی نیست و مستلزم مقدمات عریض و طویلی است که با حکمت و منطق و اصول و قواعد اشخاصی مانند غزالی و دکارت سروکار پیدا میکند (۱) که در حفظ و صیانت و ترقی و توسعه و ترویج فرهنگمان چدراهی را باید اختیار نمائیم و در این کار تا چه حدودی مجاز و صواب است که به مغرب زمین تاسی نمائیم و از آنچه آنها پیش از ما در طول چند قرن دریافته اند و تجربه کرده و آموخته اند یاد بگیریم و با انگیزه تعصب تصور نکنیم که راهی را که آنها

پیموده‌اند نباید در مد نظر بگیریم بلکه باید خودمان قدم به قدم آن‌را راه را بیابیم و بییمائیم. اما نباید فراموش کنیم که همیشه بما گفته‌اند «من جرب‌المجرب حلت به‌الندامه» و خیال نکنیم که چون «نرموتر» و اسباب سنجش تبرا چون فرنگیها اختراع کرده‌اند ما باید استعمال آنرا بر خود حرام بشماریم و از نو آلت جدید دیگری بسازیم.

نکته دیگر آنکه در طی همین گفت‌وگو در باره «فرهنگ دیگر» از زبان مولف محترم کتاب «فرهنگ دیگر» هم‌نصتی است که از درون جامعه غرب بیرون آمده و نباید آنرا با تحقیر رد کرد.

ایشان افزوده‌اند: «والبته بیش از آن معنائی که دارد به آن داد.»

این بیان میرساند که این «غرب غربت‌زده» هنوز هم آنقدر زنده و توانا مانده‌است که با زیروی خلافت داشته باشد و برای عالمیان بنام «فرهنگ دیگر» راه رسمی عرضه دارند که به شهادت بعضی از علائم و قراین گویا در سرتاسر جهان طرفداران بسیار (بخصوص در میان جوانان) پیدا کرده‌است (۲).

سرانجام آقای وزیری از آقای نراقی می‌پرسد:

«بعقیده شما اگر آن غفلت‌های غرب را تکرار نکنیم نیازی به «فرهنگ دیگر» نخواهیم داشت: آقای نراقی در جواب گفته‌اند:

«نه نخواهیم داشت یعنی فرهنگ ما خودش «فرهنگ دیگر» میشود.» و کتاب با همین جمله پایان می‌یابد. پس از مطالعه کتاب «غربت‌غرب» و پایان رساندن آن بالمآل بقول معروف سربه جیب تفکر و مراقبت فروردم و بیادم آمد که در همین کتاب شرحی در باره فعالیت‌های اساسی یونسکو بمنظور عملی‌ساختن و تحقق «فرهنگ دیگر» آمده است که موضوعش را بر فوق بعرض رسانیده‌ام. بخود گفتم که این فعالیت بر سه پایه اساسی نهاده شده عبارت است از:

۱ - استقرار صلح.

۲ - ترویج علم و دانش و معرفت.

۳ - کمک اقتصادی به مردم جهان و بخصوص مردم

تهدیدت و فرومانده.

اساس و پایه فرهنگ خودمان

آنگاه بفکر آمد که در باره صلح و آشتی و مذهب خونریزی درست هزار سال پیش ازین فردوسی خودمان فرموده می‌آزار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است.

و سیمد سالی پس از فردوسی حکیم بزرگ دیگر ماشیح سعدی که اورا می‌توان مربی مادانت گفته. به مردی که ملک سراسر زمین

نیرزد که یک قطره خون بر زمین و باز یک قرن پس از رسیدن حافظ شیرازی فرمود. جنگ هفتاد و دولت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افشانه زدند و هم او راه و رسم خریدندانه زندگی را که به صلح و عاقبت رهنمون است در چند کلمه بما آموخته آفجا که گفته است.

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

در باره علم و معرفت و ستایش خردمندی و دانش هم باندازه‌ای سخنان گرانبهار داریم که اگر همه را گرد آوریم خود کتاب قطوری خواهد شد و حتی سالیان دراز است که شعاع رسمی وزارت آموزش و پرورش ما:

«توانا بود هر که دانا بود»

شده است و باز چندین قرن پیش ازین نظامی گنجوی بما گفته است:

«با تو پس از علم چه گویم سخن

«علم چو آمد بتو گوید چه کن»

اما در آنچه ارتباط به معاونت و نوع پروری و دستگیری از افتادگان و فروماندگان و استمالت خاطر نیازمندان و شرکت در رنج و محنت آدمیان است کلام بسیار معروف سعدی را داریم که در اوقاتی که هنوز جامعه ملل سابق در ژنو زنده و فعال بود روزی که در صدد برآمدن دکمه برای شاعری اختصار نمایند نماینده کشور آلبانی پیشنهاد کرد که همان کلام سعدی را یعنی

«بنی آدم اعضای یکدیگرند» (۱)

را شعار قرار بدهند.

بیاد این بیت پر لطف و پر از عاطفه نوع پرستی صائب افتادم که

«صدها فرشته بوسه بر آن دست میزنند»

«گر کار خلق یک گره بسته واکنند»

و باز همین صائب گفته:

«شود جهان لب پر خنده‌ای، اگر مردم»

کنند دست یکی در گره گشائی هم»

چون رشته تفکر بدین جا رسید بخود گفتم که اساس فرهنگ ما ایرانیان استوار است و شاید اگر بتوانیم چنانکه شاید و باید بدان عمل نماییم یعنی اولاً دارای نیروی فهمیدن و پذیرفتن آن باشیم و در عمل نمودن بدان بقدر کافی آزاد و بیرون مانع و مانع از انجام کار نباشد شاید زیاد احتیاجی هم به «فرهنگ دیگری» نداشته باشیم و بتوانیم خر خود را برانیم و شکر و ورد کار بجا آوریم.

و نیز فکر کردم که آشکار است که این هر سه هدف

که ذکرش گذشت نیت مبارکی است و منتها آرزوی سرتاسر

جهانیان است چون صلح و دانش و رفاه چیزی نیست که کسی خواهان آن نباشد اما آیا بیم آن نمیرود که در حال

حاضر بیشتر صورت برنامه و طرح ریزی و دست‌سور عمل

دائمه باشد. اما بخوبه گفتم خوشبختانه با وجود دستگاههای

معلم و دانشگاه و وزارت و غیره که خدا را شکر بنام سازمانهای

بین‌المللی بوجود آمده و دارای هزاران اعضاء و مطلع و

دنیادیده و حافظ و کارگشته و مجرب است در اطراف

تاکتیک و جنگ و زمین به کار و فعالیت مشغولند باید امیدوار

بود که در امر تحقق و از قوه به فعل رسانیدن چنان برنامه

سودمند و وسیعی کامیابی تدریس روز افزون خواهند داشت

چنانکه نقدا نیز با آنکه قسمهای نخستین را در این راه بر

میدارند باز به نتیجه‌های چشمگیر و موثری رسیده‌اند.

ما میدانیم که رومی‌های قدیم ضرب المثلی میداشتند

و از زبان شاعر طنز نویس خود پلوت می‌گفته‌اند که «آدمیزاد

نسبت به آدمیزاد در حکم گرگ است» و شکی نیست که هنوز

هم‌چه بسا باید اذعان کنیم که این فتوا خالی از حقیقتی

نیست و بدتر از همه آنکه مردمانائی چون سعدی شیرازی نیز

هفتصد سالی پیش از این گفته‌است:

«عاقبت گرگ زاده گرگ شود»

«گرچه با آدمی بزرگ شود»

که منکر تغییر عمق نهاد آدمیان است و معتقد است که

انسان ولو «با آدمی» هم بزرگ شود یعنی اگر بر طبق

همین اصل و قواعدی که در سازمانهای بین‌المللی بزرگ علم

و تربیتی امروزی مطرح است و وسایل اجرای آنها را پیش‌پی

مامینهد و اسباب اجرای آنرا هم تا اندازه ای بتدریج فراهم میسازند. تربیت شود باز درجه کمالی که مطلوب است نخواهد رسید و غریزه خودخواهی و حتی خونریزی در اعماق وجود و زوایا و خفاهای نهادش باقی خواهد ماند (۱).
جای امیدواری:

با اینکه باز جای امیدواری (پاشاید بهتر باشد بگوئیم جای آرزو) باقی است که همچنانکه مورد ضعیف با آن همه زحمت و مشقت و حوصله و همت برای خود لانه و انبار آذوقه میسازد نوع بشر هم از برکت علم و معرفت و حسن نیت و بلندی همت بتواند باریک باریک اعجازی از خود بمتصه ظهور رساند و انسان را برای درک لذت و رفاه و عافیت که صلح و آشتی مطمئن ترین طریق آنست مستعد سازد.

عارف روشن ضمیر فرموده است:

آدمیزاد طرفه عجونی است

از فرشته سرشته و ز حیوان

گر رود سوی این شود به ازین

ور شود سوی آن شود کم از آن

باید امیدوار بود که در پرتو علم و تربیت جنبه عالی آدمیان که فرشتگی در آن نهفته است برجسته حیوانی و بهیمی او غالب آید تا حسن نیت سازمانهای تربیتی بین المللی هم بی نتیجه نماند و پالیدن آب با غریال نباشد ولو حکم و فتوی شاعر بزرگ ما فردوسی هم مقرون بصحبت باقی نماند آنجا که فرموده است:

درختی که تلخ است ویرا سرشت

گرش درنشانی به باغ بهشت

ورازجوی خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزی و شهد تاب

سراجام گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

در هر حال کتاب «غربت غرب» را باید بخوانیم تا دستگیرمان شود که این غوغاها و گفتگوهای که امروز تفکر بسیاری از مجالس و محافل است چه معنائی دارد و از کجا برمیخیزد ولی ما خوانندگان ایرانی لازم است همواره این بیت ملک الشعراء بهار را هم در مدنظر داشته باشیم که خطاب به ما فرموده است:

«تو شرقی ای و به شرق اندرون کمالاتی است»

«ولی چسود که غربت فریب تمام بدهد»

ژنو، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۴

۱ - اگر نام غزالی و دکارت را با هم آورده ام بدین جهت است که مورخ انگلیسی موسوم به هنری یوز که تاریخ فلسفه را تالیف نموده است درباره دکارت که او را معمار واقعی کاخ فکر منطقی و فلسفه جدید و طرز فکر کردن و استدلال و در حقیقت بانی تمدن امروزه مغرب زمین میدانند چنین نوشته است: «اگر در عهد دکارت که در اروپای این عصر بانی فلسفه جدید شناخته شده است کتاب «احیاء العلوم» غزالی بزبان فرانسه ترجمه شده بود هر آینه مردم می گفتند که دکارت «احیاء العلوم» را سرقت کرده است.

اس یکی دو سال پیش کتابی بقلم آقای مجاهد سردبیر روزنامه «بهار ایران» منطقه شیراز درباره هی پیگیری انتشار یافت و من نیز مقاله ای درباره آن در همان روزنامه نوشتم که در چاپ دوم کتاب به کتاب ملحق شده و بچاپ رسیده است و این خصوصیت را که این جنبش جوانان دامنه پیدا کرده است و حتی در صفحات و اقطار دور افتاده از افرانکسند هم طرفدارانی پیدا کرده است.

